



از لحظه هبوط آدم تا همین لحظه‌ای که شما دارید این خطوط را می‌خوانید؛ کره زمین روزهای عجیبی را به خودش دیده است که هر کدامشان یا در صفحات کتاب‌های تاریخی ثبت شده‌اند یا سینه‌به‌سینه و نسل‌به‌نسل چرخیده و منقل شده‌اند؛ بعضی‌هایشان هم با صاحبانشان دفن شده‌اند زیر خروارها خاک.

این روزها که بر کره خاکی مان می‌گذرد، برایش روزهای غریبی نیست. روزها و حتی سال‌های بسیاری بر زمین گذشته است که رنج و بیماری گریبان ساکنانش را گرفته است و بعد از مدتی این مردمان زمین بودند که بیماری را شکست دادند، سختی‌ها را پشت سر گذاشتند و خاطره‌ها و تجربه‌های آن روزهای سخت در صفحات کتاب‌های تاریخ حک و برای نسل‌های بعد روایت شد. این روزهای عجیب و غریب که یک ویروس کوچک همه دنیا را محو خودش کرده است هم تا چند ماه دیگر تمام می‌شود و ما می‌مانیم و کتاب‌هایی که نوشته و فیلم‌هایی که ساخته می‌شوند. خاطره‌هایی که قرار است برای نوه‌ها و نتیجه‌هایمان تعریف کنیم و درس‌هایی که در کتاب‌های تاریخ بنویسیم.

مثلاً برایشان بگوییم **کرونا** به ما نگاهی هدیه داد که سهراب سپهری خدا بیامرز مدام برایمان می‌گفت که: «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید».

دیگر نگاهمان به دیدن دوستان و عزیزانمان، به نانوایی رفتن، به قدم



دانش‌آموزان کلاس کرونا

روایت درس‌هایی که سرکلاس تکرار نشدنی کرونا آموختیم

معمومه فراهانی

زدن طول یک خیابان، سرک کشیدن به مغازه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها، نشستن در یک آبمیوه و بستنی‌فروشی کوچک و صمیمی و تماشای یک فیلم در سینما، یک نگاه ساده نیست. دیگر می‌دانیم هر کدام از این کارهای به ظاهر ساده، یک موهبت است و باید برایشان حسابی خدا را شکر کنیم. راستی چقدر شکر به روزهای خوبی که گذرانیدیم بدهکاریم؟

کرونا به ما «با هم بودن» را یاد داد؛ با کیفیت با هم بودن را. این‌که چطور روزها و شب‌های بسیار را کنار هم بگذرانیم و با هم تعامل کنیم، چطور برای خودمان سرگرمی‌های مختلف بسازیم، به بازی‌های قدیمی برگردیم، به منچ و مارپله، به گل یا پوچ، به اسم‌فامیل و سرگرمی‌های قشنگ قدیمی.

این روزهای خلوت قرنطینه به ما یاد داد که فکر کنیم؛ که عمیق و دقیق فکر کنیم؛ به خودمان، به اطرافیانمان، به آنچه داریم و نداریم، به اهداف زندگی‌مان، به این‌که «ز کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟» فکری که اگر درست برایشان برنامه‌ریزی کنیم، می‌توانند زندگی‌مان را متحول کنند.

کرونا ما را به خودکفایی رساند، با قرنطینه یاد گرفتیم نان بپزیم، شیرینی‌های مختلف برای عیدمان تهیه کنیم، سینمای خانگی راه بیندازیم و حتی آرایشگاه افتتاح کنیم. غیر قابل انکار است که **کرونا** ما را خلاق‌تر کرد. ما شکوفا شدیم. یاد گرفتیم از وسایلی که داریم، استفاده‌های جدید کنیم، برای خودمان سرگرمی‌های تازه بسازیم، غذاهای جدید اختراع کنیم و حتی از ترک‌های روی دیوار و گل‌های روی فرش هم قصه‌های مختلف بیاوریم.

شاید همیشه با خودمان فکر می‌کردیم اگر یک روز جنگ شود، آیا مردم دوباره برای حفظ کشورشان از جان و مال و وقتشان می‌گذرند و به میدان می‌آیند یا نه؟

کرونا نشانمان داد که بیشتر از آنچه فکر می‌کردیم حواسمان به هم هست. نشان به آن نشان که دوباره هر خانه برای خودش یک خاکریز شد. زنان پشت چرخ‌هایشان نشستند و لباس آدم فضایی و ماسک دوختند. نویسندگان قلم زدند. پرستارها و نیروهای خدماتی غوغا کردند. معلم‌ها با هر ابزاری که بلد بودند، سنگر تعلیم و تربیت را حفظ کردند. صاحب‌خانه‌ها کرایه نگرفتند و هر کس هر طور که می‌توانست به میدان آمد تا از عمیق‌تر شدن فاجعه جلوگیری کند.

کرونا به ما یاد داد نباید فرهنگ و هویت سرزمین خودمان را دست‌کم بگیریم. این روزها که شاهد بودیم در بعضی از کشورهای مدعی پیشرفت و تمدن، زمانی که **کرونا** هنوز در

آن‌ها شیوع پیدا نکرده بود، مردم به فروشگاه‌ها هجوم آوردند و قفسه‌های اقلام بهداشتی را خالی و کشورشان را با بحران مواجه کردند، یاد گرفتیم دست از تمسخر هويت و شعور خود برداریم و به مردمان افتخار کنیم.

کرونا یک توفیق اجباری بود که ما را با تکنولوژی‌های جدید بیشتر آشنا کرد. یادمان داد برای هر کار کوچکی نباید ماشین را از خانه درآورد و به بانک رفت. می‌شود خیلی از خریدها را از خانه انجام داد و خیلی از کلاس‌ها و جلسات می‌توانند با بازدهی بیشتر به صورت مجازی برگزار شوند. فکر می‌کنم بعد از قرنطینه بتوانیم با طبیعت مهربان‌تر باشیم و هوای هوایی که نفس می‌کشیم را بیشتر داشته باشیم.

کرونا حواسمان را بیشتر به خودمان و سلامتی‌مان جمع کرد؛ نشانمان داد «سیستم ایمنی بدن» چقدر مهم است، چقدر باید مراقب غذاهایی که می‌خوریم باشیم و ورزش را جدی‌تر بگیریم.

کرونا ما را به انشاهای دوره دبستانمان برگرداند؛ «علم بهتر است یا ثروت؟» خیلی وقت بود فکر می‌کردیم جواب این سؤال ثروت است. با ثروت می‌شود همه چیز را داشت و همه کار کرد.

کرونا با آمدنش نشانمان داد ثروتمندترین هم که باشیم، نمی‌توانیم با ثروتمان به تنهایی **کرونا** را شکست بدهیم. شکست دادن **کرونا** «دانش» می‌خواهد؛ نه ثروت و شهرت و چیزهای دیگر.

ویروس کوچک ما حتی تبدیل به معلم ادبیات شد و شعر سعدی بزرگ را برایمان به طور کامل معنا کرد. این‌که ما جماعت بنی‌آدم چقدر اعضای یک پیکریم! آن قدر یکپارچه و به هم متصل که اگر یک نفر یک روز گوشه‌ای از ووهان چین سرفه کند، ممکن است هفته بعد یک نفر در یکی از روستاهای بلژیک از اثرات همان سرفه عزاردار شود.

کرونا حواسمان را جمع کرد که: «در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست»؛ که تعلل کردن و کار امروز را به فردا انداختن اشتباه است. چه کارهای بسیاری که قرار بود به انجام برسانیم، اما آن قدر امروز و فردا کردیم که رسیدیم به قرنطینه خانگی؛ قرار بود گواهی‌نامه بگیریم، به خانه سالمندان سر بزیم، به سفری که همیشه دوست داشتیم برویم، برای برادرمان برویم خواستگاری، دوستانمان را به شیرینی قبولی‌ای که قرار بود مهمان کنیم، دعوت کنیم.

● اگر از حق نگذریم؛ **کرونا** با همه تلخی‌ها و سختی‌ها و بدی‌هایش برای ما معلم به یاد ماندنی و خوبی بود. این‌طور نیست؟

”

کرونا با آمدنش نشانمان داد ثروتمندترین هم که باشیم، نمی‌توانیم با ثروتمان به تنهایی کرونا را شکست بدهیم. شکست دادن کرونا «دانش» می‌خواهد؛ نه ثروت و شهرت و چیزهای دیگر.